

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### نظريه محقق خوئي(ره) بر تفصيل بين عبادات و معاملات

عرض کردیم که مرحوم محقق خوئي(قدس سره) فرموده‌اند که: در دوره‌هاي قبل همین نظريه استادمان را مرحوم محقق نائيني(ره) را داشتیم و بين صحت واقعيه و صحت ظاهريه تفصيل مي‌دادیم، اما در اين دوره اخير اين است که بين عبادات و معاملات تفصيل دهيم.

فرموده‌اند که: قائلیم به اینکه صحت در باب عبادات مجعول نیست و در معاملات مجعول است. در باب معاملات دو نکته اساسي وجود دارد که، سبب افتراق معاملات از عبادات است؛ يك نکته اين است که در معاملات، شارع احکام امضائيه‌اي دارد، نسبت آنچه که اين حکم امضائي به آن تعلق پيدا مي‌کند به اين حکم، نسبت موضوع به حکم است. در باب عبادات وقتي مي‌گوئيم: «[اقيموا الصلاه](#)»، وجوب به صلاه تعلق پيدا مي‌کند و صلاه متعلق مي‌شود، اما در معاملات وقتي شارع مي‌فرمايد: «[احل الله البيع](#)»، حليت که به بيع تعلق پيدا کرده، نسبت اين بيع به اين حليت، نسبت موضوع به حکم است و نه نسبت متعلق به حکم.

فرموده‌اند که: اين بيع در «[احل الله البيع](#)»، عنوان موضوع دارد و ما دامي که يك بيع خارجي محقق نشود، امضاء فعليت پيدا نمي‌کند، فعليت امضاء شارع متوقف است بر اینکه، در خارج بيعي موجود شود. آنوقت بايد به اين بيان، فرمايش ايشان را تکميل کرد که، مسئله متعلق و موضوع، خودش ملاکي دارد غير از ملاک ظاهري کلام، اگر ما باشيم و ظاهر کلام، مي‌گوئيم: در «[اقيموا الصلاه](#)»، صلاه عنوان متعلق دارد، در «[احل الله البيع](#)» هم به حسب ظاهر حليت به بيع تعلق پيدا مي‌کند، پس بيع بايد متعلق شود.

آنچه که از فرمايش ايشان استفاده مي‌شود، ولو به اين قسمت تصريح نفرموده‌اند، اين است که مي‌خواهند بفرمايند که: متعلق و موضوع يك ملاک ظاهري در کلام ندارد. چيزي مثل ادبيات نیست که بگوئيم: حالا که اين ظاهرش مرفوع است، فاعل مي‌شود، آن ظاهرش منصوب است، مفعول مي‌شود. بلکه ملاک ديگري غير از ظاهر دارد که، آن ملاک اين است که اگر فعليت حکمي، دائر مدار عنواني نباشد، آن عنوان متعلق مي‌شود.

در «[اقيموا الصلاه](#)» چه صلاه در عالم خارج محقق شود يا نشود، وجوب صلاه به عنوان يك حکم فعلي مطرح است و الان فعليت دارد. بر شخص مکلف، وجوب صلاه به عنوان يك حکم فعلي هست، اعم از اینکه اين مکلف در عالم خارج صلاه را بياورد يا نياورد.

اما در باب معاملات، در «[احل الله البيع](#)»، بيع را نمي‌توانيم بگوئيم: عنوان متعلق دارد، بلکه عنوان موضوع دارد. به اين ملاک که فعليت حليت، متوقف بر فعليت بيع است، اگر بيعي در عالم خارج محقق نشود، پس شارع چه چيزي را امضاء کرده؟ بايد حتماً بيعي در عالم خارج محقق شود، تا مورد امضاء شارع واقع شود. پس به اين جهت که فعليت حکم، دائر مدار فعليت اين عنوان است، عنوان بيع در اینجا عنوان موضوع دارد.

در «[اقيموا الصلاه](#)»، چون فعليت وجوب، دائر مدار فعليت صلاه در عالم خارج نیست، مي‌گوئيم: عنوان متعلق دارد، ولو به

حسب ظاهر، هر دو ظاهر واحدي دارند، «[احل الله البيع](#) و [اقيموا الصلاه](#)»، به حسب ظاهر عنوان متعلق دارد، اما در يكي ملاك موضوع هست و در ديگري ملاك موضوع نيست.

عصيان در جايي است كه، يك حكم فعلي مطرح باشد. در «[اقيموا الصلاه](#)» اگر كسي نماز نخواند، عصيان محقق شده، پس معلوم مي‌شود كه، يك وجوب فعلي در كار است، ولو اين آدم عاصي نماز نمي‌خواند. اما در «[احل الله البيع](#)»، اگر بيعي اصلاً در عالم خارج واقع نشود، نمي‌توانيد بگويد: شارع بيعي را امضاء کرده‌است. بلكه حليت به نحو انشائي موجود است و حكم انشائي حليت براي كلي بيع جعل مي‌شود، اما فعليتش دائر مدار اين است كه، حتماً بيعي در عالم خارج محقق شود. بنا بر اين اولين فرقي كه بين معاملات و عبادات وجود دارد اين است كه، تمامي عناوين معاملات نسبت به ادله امضاء، نسبت موضوع براي حكم را دارد، كه تا فعليّت پيدا نكند، آن دليل امضاء فعليّت پيدا نمي‌كند.

فرق دوم اين است كه در باب معاملات مسئله ترتب الاثر مطرح است و در باب عبادات ترتب الاثر نداريم. اينطور نيست كه بعد از آن كه نماز انسان تمام شد، ببينيم كه آيا اثر بر اين صلاه مترتب مي‌شود يا نه؟

آنوقت فرموده‌اند كه: واضح است كه ترتب الاثر، فقط بر معامله خارجيه معنا دارد، نه بر كلي معامله. نمي‌توانيم بگويم: اثر بر كلي بيع مترتب است. كلي بما هو كلي، مادامي كه در عالم خارج موجود نشود، اثر برش مترتب نمي‌شود. پس فرق دوم معاملات با عبادات اين است كه، در معاملات ترتب الاثر داريم و اين ترتب الاثر، فقط بر آن معامله خارجيه مطرح است و نه بر معامله كليّه. همانطوري كه امضاء شارع بر همين معامله خارجيه است، يعني فعليّت امضاء متوقف بر فعليّت اين بيع در عالم خارج است.

اين دو فرق بين باب معاملات و عبادات سبب شده كه، ايشان فرموده‌اند: در باب عبادات، صحت عنوان مجعول ندارد، اما در باب معاملات، صحت عنوان مجعول شرعي دارد.

پس خلاصه فرمايش مرحوم آقاي خوئي (ره) اين مي‌شود كه؛ يك: در باب معاملات اين عنوان بيع بايد مفروض الوجود باشد، كما اينكه در همه موضوعات در قضاياي حقيقيه، موضوع عنوان مفروض الوجود دارد. دوم اين كه حكم به تعدد موضوع انحلال پيدا مي‌كند، افراد موضوع، هر مقدار در عالم خارج موجود باشند، حكم هم انحلال پيدا مي‌كند.

سوم اين نكته كه فعليّت امضاء، دائر مدار فعليّت موضوع است.

## تحليلي راجع به نظريه مرحوم نائيني (ره)

برگرديم يك تحليلي راجع به فرمايش مرحوم نائيني (ره) كنيم اگر بطلانش روشن شد، بعد سراغ فرمايش مرحوم آقاي خوئي (ره) مي‌آييم و بعد نتيجه مي‌گيريم كه، بالاخره در صحت و فساد چه بايد گفت؟

مرحوم نائيني (ره) بين صحت واقعيه و صحت ظاهريه فرق گذاشته كه، در موارد ظاهري كه صحت داريم، شارع ما را متعبد به انطباق مي‌كند. اشكالاتي را هم در بحث گذشته عرض كرديم. آنچه كه به نظر ما اساس براي اشكال است، اين است كه اصلاً، با غمض نظر از اينكه آيا تعبد به انطباق امكان دارد يا نه؟ آيا در موارد ظاهري، شارع هم اين كار را مي‌كند؟

در موارد واقعي شارع حكمي دارد، «[اقيموا الصلاه](#)»، «فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الي المرافق»، مكلف هم اين حكم را امتثال مي‌كند، در اينجا در موارد واقعي خيلي روشن است كه چيزي بنام صحت از طرف شارع نداريم.

شارع در موارد احكام واقعيه، حكمي را بيان فرموده، مثلاً «[اقيموا الصلاه](#)» يا «[لله علي الناس حج البيت](#)»، مكلف هم طبق آن دستور شارع امتثال و اتيان کرده‌است. در اين موارد قطعاً چيزي از طرف شارع بنام صحت نداريم، هيچ وقت شارع نمي‌گويد: اين نمازي كه با تمام شرائط خواندي و دستور مرا اتيان كردي صحيح است، عقل است كه اين حرف را مي‌زند كه، اگر آنچه كه شما آورديد، با آنچه كه مأمور به است مطابقت كرد، اينجا صحت وجود دارد.

عقل مي‌گويد: امتثال مسقط براي امر است، يعني وجود خارجي عمل، سبب سقوط دستور مولاست. اگر سقوط را عقل گفت، صحت هم لازمه همين است، عقل نمي‌تواند بگويد كه: حكم واقعي ساقط شد اما هنوز عملت، عمل صحيحي نيست.

پس چون به تعبير خود اين بزرگان خارج ظرف براي سقوط تكليف است و حاكم به سقوط عقل است، عقل مي‌گويد: وقتي عمل

را آوردی، آن دستور اولی ساقط می‌شود و سقوط لازم‌ه‌اش صحت است. پس در موارد احکام واقعیۀ اولیه، چیزی از طرف شارع بنام صحت نداریم. مرحوم آخوند(ره) هم در این قسمت، این فرمایش را قبول دارد. عمده این است که در موارد ظاهریۀ مرحوم آخوند(ره) فرموده: اینجا نسبت به کلی، شارع حکم به صحت می‌کند، شارع در موارد احکام ظاهریۀ و اضطراریۀ حکم به صحت می‌کند.

مرحوم نائینی فقط در مورد احکام ظاهریۀ فرموده: شارع ما را متعبد به انطباق می‌کند. در مواردی که قاعده فراغ و تجاوز جاری است، وقتی نماز تمام می‌شود و شک می‌کنید که آیا فلان جزء را صحیحاً آوردید یا نه؟ قاعده فراغ را جاری می‌کنید، که معنایش این است که متعبد شوید به اینکه آن امر واقعی بر این عمل شما انطباق پیدا کرده‌است.

## بین احکام ظاهریه و احکام واقعیه فرقی وجود ندارد

اینجا به نظر ما برای بزرگان مقداری خلط شده و اگر این خلط را روشن کنیم، نتیجه می‌گیریم که، بین احکام ظاهریۀ و احکام واقعیۀ فرقی وجود ندارد و در موارد احکام ظاهریۀ هم شارع یک حکم ظاهری دارد. شارع می‌گوید: اگر قبلاً وضو داشتی، بعد شک کردی که وضو داری یا نه؟ استصحاب کن و با وضو استصحابی نماز بخوان. شارع اصل عملی یا اماره‌ای را معتبر می‌کند که می‌گوییم: این حکم ظاهری است، مثلاً اصاله البرائۀ را جاری کرده تا در صلاه، سوره را نیاورد، بعد از مدتها دلیل محکمی پیدا می‌کند برای اینکه سوره در نماز واجب است. می‌خواهیم ببینیم شارع در این موارد حکم ظاهری چه کرده‌است؟ آیا غیر از اینکه در کنار حکم واقعی، حکم دیگری آورده، در موارد حکم ظاهری حکم به صحت هم می‌کند؟

شارع یک حکم ظاهری را آورده، عقل هم می‌گوید که: الان غیر از این حکم ظاهری چیز دیگری ندارید و باید این عمل را انجام دهید، وقتی عمل را انجام دادید، در اینکه این حکم ظاهری ساقط می‌شود، تردیدی وجود ندارد، بحث این است که وقتی عملتان را طبق حکم ظاهری انجام دادید، آیا آن حکم واقعی هم ساقط می‌شود؟ عقل می‌گوید: حکم واقعی ساقط می‌شود. در بحث اجزاء نمی‌گوییم که: دلیل بر اجزاء، این دلیل نقلی است، اگر هم دلیل نقلی باشد، به عنوان مؤید مطرح است و دلیلی که در باب اجزاء قائم است، دلیل عقل است.

در مواردی که حکم واقعی اولی دارید و شارع گفت: حالا که به آن حکم نرسیدید، حکم ظاهری را انجام دهید، عقل اگر حکم به اجزاء کرد، معنایش این است که آن حکم واقعی اولی هم ساقط شده، اگر حکم به عدم اجزاء کرد، معنایش این است که آن حکم واقعی اولی ساقط نشده‌است.

خیلی‌ها قائل‌اند به اینکه قاعده اولیه، عدم الاجزاء است، حالا چه اجزاء و چه عدم اجزاء، یعنی چه صحت چه فساد، حاکم به هر دو عقل است. عقل اگر گفت که: این عملی که آوردید، مجزی از آن حکم واقعی اولی هست، آن ساقط می‌شود، اما اگر مجزی نیست، ساقط نمی‌شود.

پس در موارد حکم ظاهری؛ یک مرحله داریم که، عمل نسبت به خود این حکم ظاهری است، قطعاً موجب سقوط آن است، اگر انسان عملش را مطابق بر حکم ظاهری قرار داد قطعاً حکم ظاهری ساقط می‌شود.

مرحله دوم این است که حالا که این عمل، بر طبق این حکم ظاهری هست، آیا مسقط آن حکم واقعی هست یا نه؟ در اینجا می‌گوییم: آنچه که حاکم به اسقاط و عدم اسقاط، حاکم به اجزاء و عدم اجزاء است، عقل است و وقتی عقل آمد حکم به اجزاء کرد، دیگر مجالی برای شارع وجود ندارد که، در موارد احکام ظاهریۀ بگوید: من حکم به صحت یعنی تعبد می‌کنم. پس در این جهت، بین حکم ظاهری و حکم واقعی فرقی نیست، حکم واقعی «[اقیموا الصلاه](#)» را شارع بیان کرده، حکم ظاهری را هم شارع بیان کرده، در آنجا شارع حکم به صحت نمی‌تواند کند، اصلاً مربوط به شارع نیست، در حکم ظاهری هم همینطور.

در مواردی که قاعده لا تعاد جاری می‌شود، که اگر کسی نماز تمام شد و شک کرد که آیا قرائتش را خوانده یا نه؟ حدیث لا تعاد می‌گوید: این نماز دیگر اعاده نمی‌خواهد، یعنی نمازش صحیح است. به نظر ما در این موارد هم، شارع نمی‌گوید: بر این نماز شما صحت را جعل می‌کنم، بلکه با لا تعاد، قاعده‌ای را می‌فهمیم که، آنچه که در مأمور به دخالت دارد، این ارکان خمسۀ است. شارع می‌خواهد بگوید: من صلاتی را صلاه می‌دانم که، این ارکان خمسۀ در آن فوت نشود. حالا اگر در صلاتی ارکان خمسۀ

بود و بقیه اجزاء فقدان پیدا کرد این عمل صحیح است و این را عقل بیان می‌کند.

به عبارت اخیری شارع با لا تعداد و قاعده فراغ و تجاوز، توسعه‌ای در مأمور به ایجاد می‌کند و نمی‌خواهد بگوید: این نماز، ولو از آنچه که در مصلحت تامه صلاتیه دخالت دارد، کمبود هم دارد، اما مع ذلك حکم به صحت می‌کنم. بلکه با لا تعداد، شارع به ما می‌فهماند که، اگر عمل این ارکان خمس را داشته باشد، تمام مصلحت لزومیه صلاه را دارد. لذا نمی‌توانیم بگوییم: با لا تعداد یا قاعده فراغ، باز مسئله صحت ظاهریه معنا دارد.

پس همان طوری که امام (رضوان الله علیه) هم فرموده، معنا ندارد که شارع صحت ظاهریه را جعل کند، چون جعل صحت ظاهریه، یعنی مطابقت ماتی به با مأمور به، که اگر شارع، بدون اینکه تصرفی در منشاء انتزاع کند بگوید: این مطابقت دارد، چنین جعلی غیر معقول است.

خوب دقت کنید امام (ره) فرموده‌اند: این مطابقت و عدم مطابقت (تعبیر من است) ارتباطی به شارع ندارد، گاهی شارع می‌گوید: این فعل ولو به حسب واقع مطابق نیست، اما تصرف می‌کنم و می‌گویم: ظاهراً در فرض شك مطابق است، چنین چیزی نیست و اصلاً شارع چنین تصرفی در مطابقت و عدم مطابقت نمی‌کند، تا بگوییم: آنجایی که مطابقت ظاهری است، صحت ظاهریه باشد.

بنابراین به این نتیجه روشن می‌رسیم که، این فرمایش مرحوم نائینی (ره) که بین صحت واقعی و ظاهریه فرق بگذاریم، قابل قبول نیست. حالا نتیجه و نظریه نهایی را فردا ان شاء الله عرض می‌کنیم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ